

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا و نبيناّ أبى القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

خدمت رفقا و دوستان در جلسات گذشته نسبت به این فقره‌ی از روایت شریف عنوان بصری که حضرت عنوان را امر به ریاضت می‌کند مطالبی عرض شد و گفته شد که مساله‌ی ریاضت طبق آنچه که در همین مضامین این روایت شریفه آمده فقط اختصاص به این مواردی که حضرت نسبت به کیفیت غذا و همین‌طور در ارتباط با سایر امور فرمودند نیست، بلکه یک قدری دایره‌اش وسیع‌تر است و همه‌ی امور انسان و کارهایی را که انسان انجام می‌دهد در بر می‌گیرد و بطور کلی این مطلب مطرح شد. حال اگر خدا بخواهد و توفیق بدهد در امروز نسبت به این مقدمه، مطلب را تمام می‌کنیم تا اینکه به سایر مطالب برسیم.

مطلب در مورد ریاضت آنچنان نیست که در بعضی از السنه و افواه و نوشته‌جات دیده و شنیده می‌شود که ریاضت عبارت است از یک مساله‌ی شاق و سخت و مشکلی که مانند یک غولی در نزد انسان این مساله جلوه بکند و هرکسی که می‌خواهد در راه خدا قدم بردارد طبعا باید مصائبی را متحمل بشود، مشکلاتی را باید طی کند، به سختی‌ها و صعوباتی باید برسد و چه بسا بسیاری از افراد از عهده‌ی انجام این مطالب برنمی‌آیند و لذا بطور کلی سیر در راه خدا را از مسیر خود حذف می‌کنند و می‌گویند این کار ما نیست! این به عهده‌ی افرادی است که دارای همت‌هایی هستند! زحمت‌هایی را می‌توانند تحمل کنند! و بطور کلی در بعضی از نوشته‌جات و کتابها هم این برداشت از ریاضت دیده

می‌شود و همین نحوه برداشت است، چطور اینکه انشاءالله اگر توفیق پیدا کنیم راجع به این قضیه در آخر مبحث یک توضیحی خواهم داد که دیدگاه افراد را نسبت به راه خدا مشوه می‌کنند و مبهم جلوه می‌دهند، می‌گویند راه خدا این است، بیایید ببینید، این مسائل را دارد، این مشکلات را دارد و خلاصه انسان به این طرف و آن طرف می‌افتد، چطور اینکه خیلی‌ها هستند در مساله‌ی مدارست و کنکاش و تحقیقات مسائل فلسفی و کلامی هم همین اشکال را می‌کنند، فلان کس آمد و به مسائل فلسفی پرداخت و سر از کجا درآورد، فلانی آمد به حکمت و دروس فلسفی پرداخت و اعتقاداتش اینچنین و آنچنان شد، فلان کس آمد و در درسهای حکمت شرکت کرد و بعد قائل به تعدد آلهه و تعدد خدا شد، خوب اگر اینطور است همه‌جا اینطور است، ما در فقه هم داریم یک همچنین مسائلی که فرض بکنید که می‌تواند انسان را به بیراهه بکشاند علی‌کل حال آن کسی که نسبت به مسائل اطلاع ندارد و برداشتش ضعیف است ممکن است بسیاری از این مسائل رهن او باشد، چطور اینکه هست، کسانی که نسبت به مسائل فقهی اطلاع کافی ندارند سر از جاهایی درمی‌آورند که خود شما دارید می‌بینید، مطالبی را مطرح می‌کنند که دارید می‌شنوید، افراد غیرمطلع در مسائل فقه، در مسائل اصول، در مسائل تفسیر، به نتایجی می‌رسند که سر از کفر و

الحاد و حذف بعثت و رسالت و اینها درمی آورند! چرا؟ چون سواد ندارند، آدم نفهم باید برود به درس بپردازد و باید اطلاعات خودش را قوی کند و باید هر چیزی را بر عهده‌ی متخصص همان گذاشت.

اگر یک شخصی بیاید پیش بنده و راجع به یکی از ناراحتی‌هایش صحبت کند: من آنجیم درد می‌کند، این قسمت قلبم درد می‌کند، من گرچه مقداری هم حالا سواد پزشکی داشته باشم حق اظهار نظر و دارو دادن ندارم باید این مطلب را بر عهده‌ی آن متخصص گذاشت، اگر من این کار را کردم و او رفت و به این مساله عمل کرد و به یک مطلبی مبتلا شد، من نسبت به این مساله باید پاسخگو باشم و قاتل خواهم بود، هیچ شکی در این قضیه نیست، قاتل، یا مصل.

یکی از عادات ما ایرانی‌ها این است که در چند چیز دخالت می‌کنیم یکی در قسمت پزشکی است که تا مریض می‌گوید ... می‌گوییم فلان قرص را بخور، فلان دوا را بخور، حالا بعضی‌ها هم از توی کیسه‌شان البته سابقی‌ها، درمی آورند و می‌گویند بخور من خوردم خوب شدم و تو هم بخور!! و دیگری در مسائل بنایی است، تا جایی بنایی می‌شود، اینجایش را اینطوری درست کنیم، آنجایش را آنجوری درست کنیم، و فلان و ...

در اسلام هر فنی باید به متخصص همان فن ارجاع داده بشود کسی که نسبت به مسائل اطلاع ندارد نمی‌تواند در احکام شرعیه‌ای که با فنون مختلف در ارتباط است فتوا بدهد، کسی که نسبت به مسائل پزشکی اطلاع ندارد نمی‌تواند نسبت به آن احکامی که با مسائل پزشکی در ارتباط است فتوا بدهد، همین الان که داشتیم می‌آمدیم در خدمت یکی از سروران و دوستان و رفقا، خدمتشان من این را عرض می‌کردم، صحبت همین مساله مطرح شد، که فلان شخص یکی از افراد و از مراجع که فوت کرده و ایشان در مشهد بوده و بسیار فرد معروف و مشهوری بوده یکی از اطبائی که فعلا حیات دارد و از دوستان، در زمان مرحوم پدر ما و نسبت به بنده خیلی اظهار لطف و محبت دارد، خود ایشان مسئولیتی دارد در سازمان انتقال خون، ایشان خودش داشت به پدر ما می‌گفت و من نشسته بودم گوش می‌دادم، که آقا ما رفته بودیم پیش فلان شخص راجع به این مساله خون و اهدانش، خوب در زمان جنگ بود، زخمی می‌آوردند، افراد بودند، همین‌طور بیمارستانها پر از زخمی بود و اینها احتیاج به خون داشتند، اینها احتیاج به مداوا داشتند و اگر خون نمی‌دادند اینها می‌مردند، چکار باید کرد؟ آب که نمی‌شود توی رگ اینها کرد! می‌گفت ما رفتیم راجع به این قضیه با ایشان صحبت می‌کردیم که شما بیایید تبلیغ کنید و ترویج کنید و به افراد بگویید بیایند، ما الان از این نقطه نظر در مضیقه هستیم ...

ایشان گفت: "آقا این چه حرفهایی است که شما می‌زنید؟ خون نجس است و تزریق نجس حرام است و نمی‌شود این کار انجام بشود!"، گفت: چی شد؟! ما کجا آمده‌ایم؟ ... التفات می‌کنید این یک مورد بسیار جزئی است که دارم برایتان می‌گویم که شما برایتان جای تعجب است، حالا چه برسد به مسائل دیگر، مطالب دیگر، نمی‌دانم قضایای که مربوط به میت و چیزهایی که مربوط به مرگ مغزی و امثال

ذکر و اهدا کردن‌ها و مطالبی که در این زمینه پیش می‌آید در مسائل مختلف مثل تغییر جنسیت‌ها، هزار مساله ما داریم که هر کدام از اینها نیاز به فحص دارد، نیاز به دقت دارد، نیاز به مطالعات مستمر دارد، نیاز به تحقیق دارد، صحبتی را که یک فرد می‌کند که بر اساس آن صحبت عکس‌العمل گسترده و وسیعی در جامعه پیدا می‌شود باید به تبعات این مساله توجه کند، باید به عواقبی که بر این مساله مترتب می‌شود نظر داشته باشد، مطلب فقط بر عهده و مربوط به خود انسان نیست، مساله‌ای است که ممکن است تمام افراد را در بر بگیرد و میلیون‌ها افراد را در بر بگیرد و همه‌ی آنها نسبت به این قضیه مبتلا باشند پس بنابراین نکته‌ی اساسی و نکته‌ی مهم در احکام اسلامی و در مبانی اسلام، حرکت کردن و انجام دادن و سیر کردن و کارها را بر طبق میزان صحیح که متقن‌تر از آن موقعیت در شرایط حاضر برای فرد وجود نداشته باشد، انجام دادن است، این معیار است، رسول خدا با این مطلب و با این حرکاتش ... ائمه علیهم‌السلام با این کیفیت با افراد صحبت می‌کردند و با افراد بحث می‌کردند. چند نفر آمدند پیش امام صادق علیه‌السلام و به آن حضرت عرض کردند که راجع به فلان شخص که یکی از دوستانشان بود و مریض بود و این نیاز به غسل پیدا کرده بود و مریض بود و افتاده بود و این افراد بلندش کردند و بردند آب ریختند روی سرش در هوای سرد و زمستان و این بنده‌ی خدا فوت کرد و از دنیا رفت، امام صادق علیه‌السلام اینقدر عصبانی شدند که رگهای گردنشان متورم شد، فرمودند: هَلَّا تَيْمَمُوا قَتْلَهُمُ اللَّهُ^۱ خدا بکشد اینها را، چرا تیممش ندادند؟ آخر مریض را که غسل نمی‌دهند، مریض را که رویش آب نمی‌ریزند، ببینید در مکتب اسلام، مکتب، مکتب عقل‌گرائی است، هر فردی در اینجا می‌داند وقتی که شخص مریض است، باید حکم مطابق با مریض را انجام داد نه حکم یک فرد سالم را، یک فرد سالم همه کار را می‌تواند بکند، همه کار می‌تواند انجام بدهد، می‌تواند با سرعت چند کیلومتر در ساعت بدود، الان افراد سالم هستند در اینجا در این هوا بگویند بدوند خوب می‌دوند، ولی فردی که الان یک سگته قلبی کرده که باید استراحت کند و حتی می‌گویند نشستن هم برایش اشکال دارد ممکن است موجب بشود که به آئورت فشار وارد بشود و رگ آئورت به آنورسم مبتلا بشود حالا اگر به این بگویند: که بلند شو من می‌دوم تو هم بدو، خوب می‌شوی، این قدم اول را که برمی‌دارد، می‌افتد و تمام می‌کند، همان قدم اول کار را تمام می‌کند چرا؟ چون این کار، کار دیوانگان

^۱ تاریخ الصغیر، ج ۲، ص ۶۵: أَنْ رَجُلًا أَجْنَبَ فَعَسَلَ فَمَاتَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَوْ تَيْمَمُوا قَتْلَهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ؛ مصباح الهدى فى شرح عروة الوثقى، ج ۴، ص ۲۶۵: عن الصادق عليه السلام قال: قيل له إن فلاناً أصابته جنابة و هو مجدورٌ فغسلوه فمات، فقال عليه السلام: قتلوه ألا سئلوا ألا تيمموا؟ إن شفاء العي السؤال.

است نه کار عَقْلا، و اسلام مکتب عقلا است نه مکتب دیوانگان، مکتب جنون، مکاتبی است که دارید می‌بینید، ولی مکتب عقل، مکتب عقل‌گرائی، مکتب آزادی، مکتب حریت، مکتب اختیار، مکتب انتخاب، این مکتب، مکتب اسلام است همان خونی که در زمان پیغمبر فایده‌ای نداشت و نجس بود و روایت دارد به اینکه نجس است و قابل خرید و فروش نیست و نمی‌شود، همان خون چون الان در این

شرایط به عنوان یک اصل مهم در حیات بشری و در زندگی بشری مطرح است الان موضوعیت پیدا می کند و همان خون ارزش پیدا می کند و قیمت پیدا می کند، چطور شد که شما درباره ی موارد و احکام ثانویه و احکام ضروری قائل به اجازه و اباحت استفاده ی از آن مورد حرام را می دهید؟! فرض کنید شخصی در حال موت است و از تشنگی دارد از بین می رود و فرض کنید آب متنجسی در اینجا هست که در شرایط عادی خوردن آب متنجس حرام است، فرض کنید که متنجس شده حالا یک قطره خونی در آن افتاده و حرام است و اگر بخورد معاقب می شود و فرقی نمی کند، ولی در این شرایط نه تنها باید این آب را بخورد بلکه اگر این آب را نخورد باعث قتل خودش شده است و پدرش را خدا در روز قیامت درمی آورد، حالا می به خدا بگویید من در اینجا از شرب آب متنجس بخاطر اینکه خودت احکام را بر ما نازل کردی من اجتناب کردم، خدا می گوید اگر من آن حکم را برای تو دادم، این حکم را هم دادم، تو او را می گیری این را نمی گیری چرا؟ چرا باید اینطور باشد؟ هر حکمی و هر فعلی و هر عملی در زندگی انسان بر اساس مکتب اسلام آن ارزش ویژه ی خاص خودش را در آن موقع دارد، این در یک زمان این ارزش را از دست می دهد، همین که شما می خواهید این لیوان آب را بخورید یک مرتبه دوست شما پیدا می شود و می بینید در ساک و کیفش آب گذاشته، باید بگذارید زمین، تمام شد، قبل از اینکه به این مساله مبتلا بشود خوردن این آب حرام بود، الان خوردن این آب واجب است، پنج ثانیه بعد خوردن این آب دوباره می شود حرام، این مکتب، مکتب اسلام است تو برو حدیث مفصل بخوان که از این قبیل هزاران هزاران مساله داریم

که بر اساس آن مساله باید انسان زندگی و اطوار و افعال خودش را قرار بدهد و روش بزرگان و عرفا و اهل توحید بر این مساله بوده یعنی انضباط دقیق و تنظیم دقیق و رعایت دقیق افراد در امور، افراد هر کدام نسبت به خود در هر وهله ای و در هر جایی این مساله را باید رعایت کنند. مرحوم والد ما در مسائل مختلف نمی دانم گفتم یا نه ظاهراً گفتم خدمت رفقا اولاً ایشان فردی بود که اصلاً فکراً فنی بوده و آن بجای خود، ولی بطور کلی در هر مساله ای و در هر نکته ای ایشان راهش و روشش آن انتخاب احسن و انتخاب اعلی بوده، در هر قضیه ای، به بهترین و به بالاترین و به دقیق ترین مورد ..، مثلاً ما مریض می شدیم ایشان که نمی گفتند هر چیزی بخوریم باید به بهترین دکتر داخلی مراجعه می کردیم، چشممان درد می کرد باید در چشم به بهترین مراجعه کنیم، باید فرض بکنید در اعصاب به بهترین مراجعه کنیم، این باید در همه چیز بود.

یکی از اقوام ما، همشیره ی ما، احتیاج به اعصاب و کمر و عمل پیدا کرده بود، افراد متخصص

زیادند و همه هم خوبند، ایشان گفته بود: "فقط باید شما به فلان کس مراجعه کنید و به غیر ایشان حق نداری مراجعه کنی" علیرغم آنکه افراد دیگر حتی از دوستان بودند، خیلی آمادگی داشتند و آشنایان و اینها که این مساله انجام بشود چرا؟ برای اینکه این نظام که نظام حق است، این نظام که نظام توحید است، این نظام، که نظام عرفان است، بر اساس همان کیفیت نزول فیض پروردگار و وجود در احسن تقویم و بهترین موقعیت قرار گرفته، در

نظام خلقت ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ الْحَج، ٦٢ يَا آيَه أَوْ لَمْ يَنْفَكُرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ الرُّوم، ٨ و آیات دیگر در این زمینه، در تمام اینها انسان را در مساله‌ی تکوین به بهترین وجه و به بهترین کیفیت نزول حقیقت وجود، دعوت می‌کند، پروردگار متعال حق است و فعل او حق است و تمام عالم بر اساس آن نظم و اداره‌ی دقیق و تدبیر متقن، قرار گرفته است، پس روی این جهت بهترین موقعیت تشریح، بهترین موقعیت تربیت، بهترین موقعیت تزکیه، بهترین موقعیت هدایت و ارشاد، و بهترین موقعیت راهنمایی، آن موقعیتی است که مافوق نداشته باشد، رودست نداشته باشد، انسان در فکرش، در خطورش در صحبتش و در اطوارش باید این وضعیت و این نظام را در خودش نهادینه کند، در وجودش باید این نظام را به عنوان یک اصل اساسی بپذیرد، وقتی که یک شخصی می‌خواهد یک چیزی را بنویسد و می‌خواهد که بماند باید برود بهترین کاغذ را بگیرد و بهترین قلم را که بتواند بنویسد انتخاب کند، اینکه حالا یک چیزی می‌نویسم می‌گذارم نمی‌شود، کسی که می‌خواهد صحبت کند باید تمام جوانب مطالبی را که می‌خواهد بگوید، آن جوانب را بررسی کند، آثار سوء و تبعات نامناسبی که ممکن است بر اساس این مطلب پیش بیاید در نظر بگیرد و از آن طرف جهت سوء استفاده دیگران راه را ببندد و آن چه را که مورد نظر پروردگار و حق است بدون ملاحظات شأنی و شخصیتی و اجتماعی باید بیان کند، این کاری است که او باید انجام بدهد در بهترین نحو، هر شخصی در فن خودش، در اشتغال خودش، دیگر نیازی به باز کردن این مطلب نیست، این نظام اگر در ما جایگزین شد به جای نظام حدسیات، گمانیات، خیالیات ... چون اینطور خیال می‌کنم پس الان این کار را انجام می‌دهم، چون اینطور حدس می‌زنم پس این کار را انجام می‌دهم، چون الان گمان من بر این است پس بنابراین مطلب اینطور است،

شما در بسیاری از نوشته‌ها می‌خوانید مثلاً نویسنده می‌گوید: حدس من این است! غلط کردی حدس این است! تو که حدس این است برای چه می‌نویسی؟ به یک مطلب برس و وقتی رسیدی و یقین کردی دیگر نگو حدس من این است بگو یقین من این است و می‌نویسم و می‌گویم، این که شما می‌نویسی "خیال می‌کنم" تو بی‌خود کردی خیال می‌کنی و می‌نویسی! من هم خیلی خیال‌ها می‌کنم! همه‌ی افراد خیال می‌کنند، تو که در کتاب می‌نویسی حدس من این است که این آیه این معنا را دارد، تو غلط می‌کنی! از کجا این حدس را می‌زنی؟ درس خواندی؟ روایات را دیده‌ای؟ جبرئیل بر تو نازل شده است؟ یا با آن عقل پوک و مغز مساوی با حجر می‌آیی و به قضاوت درباره این مسائل

می خواهی پردازی؟ یک فرد مسلمان حق ندارد بگوید من خیال می کنم، حق ندارد بگوید گمان من بر این است، حق ندارد بگوید من حدس می زنم، حق ندارد بگوید اینطور به نظر می رسد، بلکه باید بگوید که احتمال این داده می شود، آن مطلب راجح است ولی این احتمال در مقابل به این دلیل داده می شود. اما انسان بیاید بگوید گمان من بر این است، اینطور به نظر من می رسد، اینطور خیال می کنم و بعد یک اصلی را بر این اساس قرار بدهد، آن وقت چه خواهد شد؟ تو که می گویی خیال من بر این است، دیگر نگو

باید این کار را کرد، و این دیگر در مرتبه خیال می ماند و اشکال ندارد، ما مثل هزار تخیلی که هست آنرا می گذاریم کنار اینها، تو که می گویی نظر من بر این است، شش میلیارد جمعیت دنیا دارند نظر می دهند تو هم می شوی شش میلیارد و یکمی دیگر، تو که می گویی تخیل من بر این است، این همه مردم دارند خیال می کنند شما هم همینطور مثل یکی از آنها، ولی این گمان من بر این اساس است آن وقت می گویی پس باید این کار را بکنی! آن وقت چی شد؟ قضیه چی می شود؟ این معلوم می شود این فرد مریض است، فردی که مریض است می آید آن مطلب محکم را، آن مطلب متقن را، آن مطلب قابل قبول تر را، آن مطلب به واقع نزدیکتر را، چون با فکرش نمی سازد اینهایی که عرض می کنم همه در مرتبه ریاضات است که توضیحش را خواهم داد چون با فکرش نمی سازد کنار می گذارد و می رود سراغ یک مطلب ضعیف، یک مطلب غیر معتبر، یک مطلب غیر صحیح، یک مطلب ناقص و یک مطلب واهی و آن را می گیرد و در کنار این مطلب قوی می نشاند و آن حکمی را که باید به آن حکم برسد بر این مساله بار می کند، این جنون است، دیوانه، دیوانه چکار می کند؟ همین کار را می کند، آدم دیوانه، الان یک پزشک چکار می کند؟ کاری که الان یک پزشک می کند چی است؟ این همه الان دوستان در اینجا هستند که پزشک هستند چکار می کنند؟ آیا یک کدام از دوستانی که در اینجا هستند بر آن مطالبی که فرض کنید ده سال پیش خوانده اند توجه می کنند؟ امکان ندارد، هر روز باید نسبت به مطالب جدید، نسبت به کشفیات جدید، نسبت به مقالات جدید، نسبت به آنچه راکه به عنوان نه یقین به عنوان نزدیک تر به یقین، چون بالاخره این علوم تجربی همه در حال تغییر و تحولات است، مشخص است، از همه ظهورش بیشتر در همین جاست، ولی همین عقل بدون اینکه نیاز باشد پیغمبر به او بگوید، بدون اینکه شما نیاز داشته باشید از امام زمان (علیه السلام) برایتان دستور بیاید، بدون اینکه نیاز داشته باشید از امام صادق (علیه السلام) روایت بیاید، عقل شما می گوید من به آنچه را که ده سال پیش در این دانشگاه خواندم نمی توانم اعتماد کنم، من به آنچه که پانزده سال پیش یا سی سال پیش خواندم نمی توانم الان اعتماد کنم، باید بیاییم، ببینیم تکنیک جدید، تکنولوژی جدید، اطلاعات جدید پیشرفت جدید که بر اساس تجربه و امتحان است این تکنیک امروز چه راهی در پیش پای من می گذارد،

آن روشی را که سابق با آن روش عمل و جراحی می کردم و امروز آن روش نسخ شده است و روش بهتر با ضایعه ی کمتر و وقت کمتر و تبعات کمتر الان مطرح است می توانم این روش را رها کنم و به آنچه را که قبلا در چهل سال پیش در اینجا یا جای دیگر خواندم عمل کنم؟ اگر شخص این کار را بکند دیوانه است، صاف دیوانه! تمام شد، دیوانه است، نباید پیشش بروید، نباید به او مراجعه

کنید، حالا اگر فردی بیاید و به همین مساله عمل کند ما به او چی می‌گوییم؟ امام زمان (علیه السلام) گفته این کار را بکن؟ پیغمبر گفته یا دستور داده؟ یا او نیاز به دستور ندارد، دستور نمی‌خواهد این که اینجا هست (اشاره به سر) به جای گچ، این سلول‌ها به من می‌گویند که شما باید الان این عمل را انجام بدهی، عقل من، عقل آدمی و عقل انسان به من

می گوید که شما باید این روش را در پیش بگیرید، فکر من می گوید که باید این مساله را در پیش بگیرید من نیاز به دستور امام زمان (علیه السلام) ندارم، بله امام زمان (علیه السلام) فرموده و بالاترش را هم فرموده،

پیغمبر فرموده و بالاترش را هم فرموده، پیغمبر برای قبر سعدبن معاذ که کنده بودند، آن قبر را شروع کردند سفت کردن و نمی دانم چکار کردن و سنگ و لحد و اینها را چیدن، گفتند که یا رسول الله شما که گفتید قبر را مرمت نکنید! وقتی قبر خراب می شود کراحت دارد دوباره انسان آن قبر را بسازد وقتی در قبرستان سنگ قبر را می گذارد حالا چه سنگ بگذارد یا نگذارد بعد از یک مدتی باران می آید در اثر تغییر و تحولات محیط تغییر پیدا می کند کراحت دارد شما بروید دوباره بگویید این سنگ را عوض کنید، اگر شکسته و لش کنید، قبر تسطیح شده و لش کنید، آثارش را از دست داده و لش کنید، باید آن وضعیت قبرستان، آن وضعیت باید برای فردی که وارد آن قبرستان می شود منبّه باشد، چکشی باشد که بر مغزش فرود می آید، نه باغ و بوستان و کنار نهر آب و بقیه‌ی مطالب و اینها، باید مذکر باشد که شخص وارد قبرستان می شود بداند که فردا نوبت اوست، امروز این سر جنازه را گرفته و تشییع کرده، فردا می آیند سر جنازه‌ی همین را می گیرند و همین را می آورند همین جا، در همین جا دفن می کنند و همین کاری که این می کند و فاتحه می خواند فردای برای این می کنند دو سه روز هم مجلسی و بلند می شوند می روند و به تقسیم غنائم می پردازند.

اما ابتدای مطلب وقتی که قبر درست می شود باید درست ساخته بشود، الان بدن در اینجا افتاده ولی الان اگر بخواهد روی بدن خراب بشود باید درست بشود در آن بحثی نیست، الان این بدن در اینجا قرار گرفته آیا چکار کنیم؟ آیا همین طوری خاک بریزیم و برود پی کارش؟ نه باید لحد درست کرد، آجر در کنارش گذاشت، رویش را پوشاند که این بدن خاک رویش نریزد، باید به اصطلاح مسقف باشد، بعد آن وقت خاک را باید ریخت آمدند به رسول اکرم گفتند شما که به ما می گوید این کار را نکنید پس چرا شما خودتان دارید این کار را می کنید؟ ببینید کلام پیغمبر را، این کلمات را باید نوشت و در همه جا باید نصب کرد در سازمان‌ها باید این را گذاشت به جای حرف من و امثال من باید کلام رسول خدا را نوشت و در هر سالنی، اداره‌ای، مجتمعی خانه‌ای، اتاقتان همه جا "رحم الله من صنع شیئاً فاتقنه" خدا فرموده است اگر یک کسی می خواهد کاری انجام بدهد، درست انجام بدهد،

^۱ جدا هرا الحسنان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۸: رحم الله عبداً صنع شیئاً فاتقنه.

اگر ما به این عمل می‌کردیم اینقدر مصائب داشتیم؟ ها؟ اینقدر بیچارگی‌ها در دنیا بود؟ آن کسی که می‌خواهد برود پشت آن میز بنشیند، شخصی بنشیند که بتواند آن کار را انجام بدهد، کننده‌اش باشد، اگر این انجام می‌شد.... آن کسی که دارد فتوا می‌دهد کسی باشد که اهلیت فتوا داشته باشد، آن کسی که دارد نسخه می‌نویسد برای مریض، کسی باشد که نسبت به آن نسخه جزم داشته باشد، قطع داشته باشد، بصیر باشد، معلوماتش به روز باشد، چقدر آمار ضایعات کم می‌شد؟ چقدر مبالغ و هزینه‌ها همه‌ی اینها در جای خود مصرف می‌شد؟ و این همه مصائب نبود؟ هان؟ هر کسی، آن کسی که می‌خواهد خانه‌ای بسازد، اگر معمار

نیست و بنا است نیاید به آن شخص بگوید من معمار هستم، بنایی هستی برو بنایی بکن، آجر را روی هم می گذاری سقف می زنی، چه می کنی، ولی دیگر نگو من معمار هستم، آن شخصی که کارگر است نیاید بگوید من بنا هستم، و همین طور و همین طور ... این کلام رسول خدا را اگر ما بنویسیم و در اتاقمان بگذاریم در سالنمان بگذاریم، در اداره مان بگذاریم، در همه جا باید این کلام را بگذاریم "رحم الله من صنع شيئاً فاتقنه" هر کاری را که می خواهی انجام بدهی درست انجام بده، مقاله می خواهی بنویس تا احتمال می دهی فرض کن این مقالات این نظریه را که می خواهی منتشر بکنی، این ممکن است در یک نقطه ی دیگر دنیا آمده باشد راجع به این قضیه نظری داده باشد نگو و لاش کن، نه، برو آن را هم ببین، برو آن را هم نگاه کن، حکمی که می خواهی بکنی، اگر می بینی احتمال دارد فلان شخصی که مورد نظر است فکرش مورد تایید است، کلامش مورد توجه است، احتمال داده باشی در این قضیه نظری داده باشد، برو از کتابخانه کتاب را بردار ببین بعد نظر را بده، همه چیز، در همه جا، این مساله ...

و کسی هم که نسبت به مساله اطلاع ندارد خودش را جلو نیاندازد کسی که نسبت به مساله آن بصیرت کافی ندارد خودش را جلو نیاندازد کسی که نسبت به مطلب، تمام جوانب مساله را بررسی نکرده، دلیلی ندارد که انسان بیاید انجام بدهد، این چیست؟ این قانون اسلام است این را می گویند ریاضت، ریاضت یعنی این، ریاضت یعنی "رحمه الله من صنع شيئاً فاتقنه" کاری را که می خواهی انجام بدهی آن کار را درست انجام بده

وقتی می آیند به شما می گویند که فلان کس فلان خلاف را کرده، یک دفعه گوشی تلفن را بردار هر فحشی داری نثارش کنی! شاید این شخص اشتباه کرده، شاید اشتباه شنیده، شاید عوضی به او گفتند، "رحمه الله من صنع شيئاً فاتقنه" و این که می گویم بنویسیم برای این است، تا یک همچنین حرفی می زند، پیغمبر این را فرمود، تا این را گفت یک دفعه گوشی را می گذاری زمین، یک مقدار می روی توی فکر، بروم تحقیق کنم، شاید این اشتباه کرده، ای بابا این کجا و آن کجا، اصلاً صدوهشتاد درجه، مساله به این کیفیت است صدوهشتاد درجه، مطلب این است، این که من دارم خدمتتان عرض می کنم این نتیجه ی سالها تجربه ای است که من در خدمت بزرگان در ارتباط با صدها نفر از شاگردان اینها داشتم.

یک قضیه ای اتفاق افتاده بود، بازش نمی کنم فقط به عنوان نتیجه عرض می کنم، یک قضیه ای اتفاق افتاده بود و در آن قضیه، مساله خیلی بالا کشیده شده بود بین افراد در زمان مرحوم آقا، و این به

او بگو و او به این بگو ما هرچی به این مساله فکر کردیم دیدیم نباید اینطور باشد، این مطلب نباید اینطور باشد، خصوصیات مرحوم آقا را ما می دانستیم، به اخلاقشان ما اطلاع داشتیم، به کلماتشان اطلاع داشتیم، این نمی آید، این نمی خورد، این مساله نمی خورد ولی همه جا پخش است و همه جا دارد گفته می شود، ما رفتیم راجع به این قضیه تحقیق کردیم آن وقت این یک مطلبی بود، که فقط یک مساله ی عادی نبود آبروی افراد در اینجا مطرح

بود مسائل خانوادگی در اینجا مطرح بود ارتباطات در اینجا مطرح بود اینطور نبود که فقط یک مساله‌ی عادی باشد که انسان از کنارش بگذرد ما رفتیم راجع به این قضیه تحقیق کردیم، هی این خط را گرفتیم تا رسیدیم به آن منبعش و منشأش که آن از طرف مرحوم آقا بلاواسطه قضیه را نقل کرده بود، رسیدیم به آن واسطه، گفتم این قضیه چی است؟ این مطلبی که شما می‌گویید چی است؟ گفت بله این مساله اینطور بوده و فلان بوده و ایشان راجع به این قضیه به اصطلاح من بعد از اینکه این حرف را زدم ایشان خندیدند و تایید کردند که این مساله درست است! گفتم: تا اینجا پیش ما به این مساله رسیدیم، آیا خندیدند یا بعد از خنده هم کلامی را گفتند؟ یک فکری کرد و گفت: نه، گفتم: حتی یک کلمه هم حرف نزدند؟ گفت: نه، گفتم: پس فهمیدم قضیه چی است، یک خنده ایشان انجام دادند، یک حرفی گفته شده، یک خنده‌ای هم در روی این مساله آمده، این خنده به عنوان تایید این مطلب تلقی شده و بعد همه جا پخش شده که بله آقا نظرشان نسبت به این قضیه این است و همه هم دارند می‌گویند، من رفتم خدمت مرحوم آقا و گفتم آقا یک همچنین قضیه‌ای است و خلاصه صحبت در این است که شما تایید کردید گفتند: من تایید کردم؟ کی تایید کردم؟ گفتم: یک همچنین صحبتی شده و برای شما نقل شده و بعد هم شما خندید و .. گفتند من به حرف این شخص خندیدم نه اینکه خنده حکایت از تایید باشد، من به این حرف پوچ، البته ایشان پوچ نگفتند ولی پوچ بود من به حرف این خندیدم و مطلب دیگری را نگفتم، ایشان صلاح نمی‌دانند که مساله‌ای را مطرح کنند، شما ببینید ما یک دفعه در تخیل تا کجا می‌رویم! آن ولی خدا اصلاً دارد به این حرف می‌خندد، این می‌گوید تایید کرده، صدوهشتاد درجه این قضیه برعکس می‌شود، رفتیم گفتیم بابا نکنید این کارها را نکنید ما رفتیم تهاش را درآوردیم و رفتیم دیدیم مساله چی است و به کجا ارتباط دارد، یعنی یک تخیل، یک جریان به وجود آورد، یک تخیل،

کجا شد آن روایات و آن احادیث که **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَ**
الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا الإسرائ، ۳۶ جایی که علم نداری پا مگذار، جایی که یقین نداری حرکت نکن، کجا شد؟ این که آیه قرآن است، این هم کلام پیغمبر است، هان؟ این یک قضیه و قس علیه فعله و تفعله همین طور در هر مطلبی و در هر قضیه‌ای انسان باید این را مرام خودش قرار بدهد، این می‌شود ریاضت،

این که می‌گویند ریاضت، این یک اصطلاح و کار من درآوردی عرفا و صوفیه است و در شرع نسبت به این مساله ما اثری و مطلبی نداریم این مطلب از جمله چرندیات محض است که اصلاً

نباید به این امر توجه کرد، ریاضت در اصطلاح اهل معرفت و در اصطلاح اهل معنا و در اصطلاح عرفان و اهل توحید یعنی قدم گذاشتن در هر جایی که انسان نسبت به رضای پروردگار در آنجا اطمینان دارد، این معنا، معنای ریاضت شد، حالا بر این اساس تمام احکام شرع و تمام برنامه‌های اخلاقی و سلوکی و تربیتی که از ناحیه‌ی شرع توسط رسول خدا و معصومین علیهم‌السلام بدست ما رسیده است تمام آنها می‌شود ریاضت.

پس مسلمان یعنی کسی که اهل ریاضت است، شیعه‌ی امیرالمؤمنین کی است؟ آن کسی که اهل ریاضت است، کی دنبال ائمه می‌رود؟ آن کسی که اهل ریاضت است، کی از مکتب امام علیه‌السلام تخطی می‌کند؟ آن

که نمی خواهد اهل ریاضت باشد، آن که می خواهد سلیقه‌ی خود را بر اراده و اختیار امام علیه‌السلام ترجیح بدهد، پس او اهل ریاضت نیست، آن کسی که می خواهد فکر خود را به منصف ظهور برساند و بدون توجه به رسیدن به عمق مساله، می خواهد قدمی بردارد! آن کیست؟ آن فردی است که راهش خلاف است وقتی که راهش خلاف است پس اهل ریاضت نیست، اهل عمل به دستور نیست، ریاضت در اصطلاح اهل توحید یعنی قدم گذاشتن در هر جایی که انسان نسبت به رضای خدا در آنجا مطمئن باشد،

پس بنابراین وقتی مرحوم آقا می فرمایند من وقتی در نجف بودم با یکی از بزرگان علماء نجف در این مساله صحبت می کردم و بحث می کردیم که انسان باید تمام امور خود را بر اساس رضای الهی و مصلحت الهی و اختیار و اراده‌ی الهی قرار بدهد و او می گفت نخیر! باید در بعضی از اوقات انسان اعمال خود را بر مصالح اجتماعی و شخصی مترتب کند، این شیعه‌ی امیرالمؤمنین است و او شیعه‌ی عمر بن خطاب است! چرا؟ چون این می گوید باید هر جایی را رفت که امام علیه‌السلام گفته باشد، هر قدمی را برداشت که در آنجا ...، ما یقین نداریم عیب ندارد، خدا هم از ما یقین نخواست، حداقل نزدیک به یقین را که خواسته، در آنجایی که یقین داریم، امر صریح داریم، امام علیه‌السلام کنار ماست: این کار را بکن، تمام شد، فضولی موقوف، در آن مسائلی که یقین نداریم خدا در اینجا (اشاره به سر) آهک نگذاشته است، خدا در اینجا سیمان و مس قرار نداده است، در اینجا سلول‌های عصبی قرار گرفته، خیال نکن که در مغز گچ است، اینها را به کار بینداز خدا هم کمکت می کند، آن چه را که مورد نظر الهی است، تو دل خودت را با خدا صاف کن خودت را گول نزن خودت را فریب نده، بخاطر دق و دلی‌های که از بعضی‌ها داری حق را کنار نگذار، بخاطر خلاف‌هایی که از بعضی‌هایی می‌بینی و هست پایت را روی واقعیت نگذار، بخاطر آنچه را که می‌بینی که مخالف است امام را از مرتبه‌ی امامت ساقط نکن، امام علیه‌السلام امام است چه من خلاف کنم او امام است چه من عمل صحیح باشد او امام است، او را نباید از موقعیت پایین کشید، بخاطر خلافتی که من دارم انجام می‌دهم، موقعیت رسول خدا را نباید زیر سوال برد، بخاطر بعضی از مطالبی که در این طرف و آن طرف دیده می‌شود، مقام معصوم را نباید تحت الشعاع مسائلی که به نظر خلاف می‌رسد قرار داد، معصوم علیه‌السلام معصوم است تا خدا خدائی می‌کند، معصوم علیه‌السلام در طهارت مطلقه است تا خدا خدائی می‌کند، ولی من معصوم نیستم! من در طهارت نیستم! من به مقام طهارت نرسیده‌ام! من نمی‌توانم خود را به جای معصوم قلمداد کنم! آبروی خودم را می‌برم! نمی‌توانم،

پس بنابراین در متابعت از مکتب حق و متابعت از مکتب اسلام و متابعت از مکتب تشیع، ملاک حق است و بس، تمام شد، ملاک رضایت الهی است و بس، ملاک و مناط مسائل شخصی و خودی نیست، این خودی است آن غیرخودی!، ملاک فقط اطاعت و دیدن و متابعت از آن واقعیت است، آن را ما انجام بدهیم خدا هم ما را کمک می‌کند، در آن راه باشیم خدا کمک می‌کند، در آن مقام باشیم خدا تایید می‌کند، ول

نمی‌کند، اما اگر تو نباشی خدا هم می‌گوید: پس من هم کمکت می‌کنم اما این طرفی! پس من برای چی شیطان را خلق کردم؟ که بیاید کمکت کند! نمی‌خواهی آن راه را بروی نرو عزیزم این راه را به تو نشان می‌دهم، افرادی هم برایت می‌فرستم که خودت نمی‌بینی، می‌بینی این فکر الان آمد در ذهنت، بدبخت! خبر نداری، بیچاره! خبر نداری، از کجا آمد؟ می‌روی می‌بینی یک راه دیگر برایت باز شد، به به عجب! یک گناه دیگر برای تو آماده شد، بسترش آماده شد، شرایطش آماده شد! خدا این شرایط را آماده کرده؟ نه آقا جان! ما داریم، هر دو جورش را داریم، جبرائیل را داریم، ملائکه‌اش را داریم، نفوس روحانی‌اش را داریم، نفوس مجرد و نورانی‌اش را داریم، شیطان هم داریم، ابالسه داریم، جنود شیطان داریم، پس اینها را که بی‌خود خلق نکردیم، اینها را برای تو خلق کردیم، که بیایند کمکت کنند، نمی‌خواهی کمک؟ می‌خواهی تنهایی انجام بدهی؟ همه‌ی اینها را ما درست کردیم **كُلًّا نُمِدُّ الْإِسْرَاءَ**، ۲۰، خدا خودش تصریح کرده این آیه هم از آیه‌هایی است که باید بنویسیم، همه‌ی قرآن را باید بنویسیم و همه‌ی روایات ائمه را باید بنویسیم، واقعا همینطور است یک روایت شما از ائمه به من سراغ بدهید که قابل نوشتن نباشد، یک روایت، من ده تا کتاب می‌نویسم به اندازه‌ی یک جو قیمت ندارد چرا؟ چون من که امام نیستم، کلام امام علیه‌السلام کلام است، سخن معصوم علیه‌السلام آخرین سخن است و بس. و هر دوی اینها (قرآن و قول معصوم) از ناحیه‌ی الهی است آن به یک قسم و کلام امام علیه‌السلام به قسم دیگر.

این نهج البلاغه را بردارید نگاه کنید واقعا می‌شود در این نهج البلاغه انسان فکر بکند و تکان نخورد و زیرو رو نشود؟ آن کلمات قصارش، آن مطالب آخرش، همه‌اش دیگر، توحیدی و اجتماعی و اخلاقی همه‌ی اینها **كُلًّا نُمِدُّ هُوَ لَاءَ وَ هُوَ لَاءَ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا الْإِسْرَاءَ**، ۲۰ یا آیه قبل **مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْهُورًا الْإِسْرَاءَ**، ۱۸ **وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا الْإِسْرَاءَ**، ۱۹ این آیات را آدم می‌خواند به قول مرحوم آقا بندبند تن انسان به لرزش می‌افتد، خدا می‌گوید خیال نکن ما فقط توفیق رفتن به بهشت و سعادت و رضا را به تو دادیم، آن طرف بیفتی، چهارنعل دنبالت می‌دویم، آن طرف بخوای بیفتی چنان سُرْت می‌دهیم با دویست کیلومتر سُر بخوری! هر دویش است، کسی که این دنیا را بخواهد من کان یرید العاجله، عاجل یعنی همین دنیا از عجله می‌آید همین الان، کسی که این دنیا را بخواهد عجلنا له ما برایش تهیه می‌کنیم ولی نه اینکه بخواهد زمین و زمان را به هم بریزد، بله بنده می‌خواهم الان تمام کره‌ی زمین در اختیار بنده باشد و بنده حاکم

و سلطان اقیانوسیه و امریکا و استرالیا و به اینجا هم که شد اکتفا نمی‌کنم می‌خواهم ماه را هم بگیرم خورشید و سیارات و افلاک و همه را بگیریم حد یقف که ندارد، می‌خواهم همه جا را بگیرم، نه این خبرها نیست یک حدی برایت گذاشتیم تا بنخواهی از این حد تجاوز کنی یک عزرائیل داریم اینجا، پشت اتاق ایستاده، فرض بکنید افرادی داریم در آنجا، تو می‌خواهی فرض بکن بروی فلان جا را بگیری؟ نه آقا جان! خیلی مانده بروی بگیری، قضیه هم اینطور نیست، نه! ولی در آن حدی که می‌خواهی جلویت می‌بریم اما نه اینکه بنخواهی به همهی آنچه که بنخواهی بررسی، بالاخره دنیا هم

نظام دارد ما که نظام زمین را دست تو نگذاشتیم، که هر چه صبح بلندشدی نوشتی همان را ملائکه اجرا کنند، نخیر، این خبرها نیست، هر چیزی در این دنیا حساب دارد، کتاب دارد، در محدوده‌ی گرفتاری‌های خودت که باید به آن حدی بررسی که در ضلالت و گمراهی مَهر به تو زده بشود کمکت می‌کنیم، ولی نه اینکه بخواهی همه جا را خراب کنی! **عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ** برای هر کسی که بخواهیم این کار را انجام می‌دهیم ولی هرکسی را هم که نخواستیم، نه، بعدش چی؟ **ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ** بعدش معلوم است کسی که بخواهد به میل خودش و سلیقه‌ی خودش و اختیار خودش و هوس خودش بخواهد در این دنیا بگذارند یک فردایی هم هست این مال اینها،

آن طرف **وَ مَنْ أَرَادَ الْأَخِرَةَ وَ سَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ** و کسی که آخرت را بخواهد، کسی که بخواهد رضای ما را بدست آورد، کسی که بخواهد در ریاضت قدم بردارد، کسی که بخواهد شیعه‌ی امیرالمؤمنین باشد، کسی که بخواهد مطیع امام زمانش باشد، این شخص و سعی اش را هم انجام بدهد و کارش را هم انجام بدهد **فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا** ما سعی اینها را بی حساب نمی‌گذاریم بی جواب نمی‌گذاریم بعد چی؟ کلا نمد، هم ما اینها را راه می‌اندازیم هم اینها را راه می‌اندازیم، اینها را راه می‌اندازیم کی‌ها را برایشان می‌فرستیم؟ جبرائیل و میکائیل را می‌فرستیم ملائکه در تحت فرمانشان را می‌فرستیم، بروید کمکش کنید تا این فکر خراب می‌خواهد بیاید فکرش را برگردانید، این راه را در سرش بیاندازید، این فکر را در قلبش بیاندازید، این خطور را برایش بیاندازید، تا نشستند دارند با او حرف می‌زنند که فکرش را برگردانند، یک دفعه یکی از آن وسط می‌آید او را خراب می‌کند، آن کسی که از آن وسط آمده از آنجا آمده، وقتی که از آنجا می‌رود بیرون یک دفعه حالا این حرفهایی که این چند نفر زدند درست بود؟ نه، درست نبود، کی انجام داد؟ جبرائیل را فرستادیم شما فکر می‌کنید جبرئیل فقط به پیغمبر و پیغمبران نازل می‌شد؟ نخیر، جبرائیل بر تک‌تک افرادی که بخواهند در راه خدا بروند خودش نازل می‌شود، جبرائیل را می‌فرستیم جبرائیل ملک چیست؟ ملک علم است، می‌فرستیم آن راه صحیح را نشان بدهد، آن وسوسه‌ای که دیگران انجام دادند، وسوسه را قطع کند، بطلان آن وسوسه و افکار و آن شایعات و آن هوس‌ها و آن نفسانیات را که عده‌ای بسیاری الی ماشاءالله در آن گرفتار هستند، آنها را با آن تیغ برنده‌ی حق و برهان قاطع همه را به کنار بزند، فکرش را سالم می‌کنیم، نیتش را نیت خالص می‌کنیم، چرا؟ چون گفته من می‌خواهم در راه علی بروم، گفته من می‌خواهم شیعه‌ی علی باشم، امیرالمؤمنین تمام شد؟، امیرالمؤمنین هزار و چهارصد سال پیش بود؟، امیرالمؤمنین همین الان است، همین الان است با تک‌تک افرادی که در این حالند، با تک‌تک افراد،

دیگر این که گفتم، آخر مطلب را گفتم امروز با تک تک افرادی که در این مرام قدم برمی دارند او معیت دارد و جدا نمی شود، این دوتا انگشت من از هم جدا شد ولی او چی؟ جدا نمی شود، کی جدا می شود؟ وقتی که انسان بیاید و بخواهد از این طرف برود، هشدار اول را می دهند، هشدار

دوم را می دهند، آی مواظب باش! آی دیدی دیروز این کار را کردی؟! دیدی دو یا سه ماه پیش این قضیه اتفاق افتاد؟! بهت گفتیم! بهت رساندیم! مطلب را بهت گفتیم!

ولی اگر: حالا ولش کن، حالا ببینیم، هی رد می کنیم، بلدیم رد کنیم، رد می کنی، رد می کنی، يك دفعه امیرالمومنین خداحافظ شما، من می روم کی می آید؟ حضرت عمر می آید به جای امیرالمومنین، یا علی باشد یا عمر نفر سومی وجود ندارد. او هم که بحمدالله تا بخوایم جنودش، اوه الی ماشاءالله شیطان یکی از جنودش است، شیطان و جنودش و لشگریانش و فلان و همه ی اینها را برمی دارد می آید به کمک ما بفرما آقا جان، حالا که دست از علی برداشتی حالا من می آیم راهت را باز می کنم! موانع را از جلوی پایت برمی داری! اگر تو بخوای یک قدم برمی دارم، ده تا قدم دیگر من کمکت می کنم، افرادی که به دردت می خورند آنها را جلوی پایت قرار می دهم، آن مجالسی که تو را به همان سمت و سو می کشانند من آن مجالس را نشانی هایش را بهت می دهم، آن افرادی که می توانند تو را در این مسیر جلو ببرند و ارائه بدهند و طرح بدهند، محبت تو را در دل آن افراد قرار می دهم، خیلی عجیب است يك دفعه می بینی یکی آمد خیلی اظهار محبت کرد این از کجا آمده؟ ... **وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَلْيُحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ** الأنعام، ۱۲۱ با همدیگر ارتباط دارند محبت تو را در دل آنها و محبت آنها را در دل تو قرار می دهم، لذا کم کم می بینی محبت اولیاء خدا از دلت سست شده، کم رنگ شده، کم رنگ شده محبت دوستان خدا در دلت يك مقدار کم رنگ شده، آن قاطعیتی که در نفس بود نسبت به راه، می بینی آن قاطعیت وجود ندارد، آن صلابتی که داشتیم نسبت به آن راه، صلابت می بینیم کم رنگ شده، تصمیماتی که می گیریم تصمیمات دیگر عوض شده، فکر عوض شده و هی می رود جلو، می رود، جلو، و يك مرتبه دیگر سر از کجا درمی آورد؟ خدا می داند سر از کجا دیگر درمی آورد! این را فقط خدا می داند.

ولی امیرالمومنین می گوید بیا از همان اول تا یک وسوسه ای آمد ببندش قطع کن، این قطع کردن یعنی ریاضت، این می شود ریاضت، پس ریاضت فقط رفتن و در کوه و غار زندگی کردن نیست، ریاضت فقط سنگ در دهان گذاشتن و صحبت نکردن نیست، ریاضت چند ماه را پشت سر هم روزه گرفتن نیست، ریاضت دوری جستن از عیال و اینها نیست، ریاضت ترک دنیا کردن نیست، ریاضت به اعمال شاقه پرداختن نیست، اینها ریاضت نیست، ریاضت آن است که انسان و سالک آنچه را که در هر موقعی و در هر موقعی خدا برای او قرار داده است، همان را انجام بدهد، برود آن را انجام بدهد، برود

آن را عمل کند، این معنا معنای ریاضت است، در یک جا می‌بینند جمعیت ایستاده، افراد زیادی هستند آقا شما بفرمائید نماز میت بخوانید، می‌بینند هان! نماز میت است و الان هم دارند فیلم می‌گیرند و از این عکاسها هم این طرف و آن طرف به جای نماز خواندن ایستادند دارند عکس می‌گیرند و لابد فضیلتش از خود نماز هم بیشتر است عرض کنم حضورتان، دارند عکس می‌گیرند و بعد هم عکس را همه‌ی مردم می‌بینند، همه‌ی دنیا می‌بینند و این حرفها، ریاضت چیست؟ اینست که بلند شوی بروی آخر صف، این همه هستند بقیه بخوانند، حالا این سخت است؟ کوه کندن دارد؟ این دیگر چندماه روزه گرفتن دارد؟ این نمی‌دانم سر در چاه کردن و ذکر یونسیه گفتن دارد؟ که حالا بعضی

از افراد نادان نسبت می دهند به خیلی ها! یا نه! خیلی راحت بلند شو برو عقب بایست بگو من حالم مساعد نیست تمام شد، زورت که نمی کنند! حالا بعضی ها نخیر آقا، حضرت آقا باید بیایند، فلان، صلوات بفرست، بگو آقا اینها به کت ما نمی رود خداحافظ ما رفتیم، این می شود چی؟ ریاضت، اگر اینجا سست آمدی اگر اینجا باختی، اگر جو گرفت، اگر این مطالب ... آقا آقا این آقاها پدر آدم را درمی آورد، بابایی از آدم درمی آورد که شیطان هم در نمی آورد! اینها، اگر اینطور شد قضیه را باختی، تمام شد، در این امتحان نمره نیاوردی، این امتحان نشد، در مسائل مختلف، در قضایای مختلف، در احکام، در هر جا که ما حرکتی کردیم و بین خود و بین خدا خلوت کردیم و اغیار را کنار گذاشتیم موانع را کنار گذاشتیم، سنجیدیم و به داد و بیداد نگاه نکردیم، به مسائل نگاه نکردیم، در مسائل زندگی همین کار را کردیم، اینهایی که آمدند و دارند این همه کتاب می نویسند در دانشگاه ها و این طرف و آن طرف حتی در حوزه ها دارند می نویسند که انسان مختار است، آزادی دارد هرکاری به نظرش می آید باید بکند، آن دین هزار و چهارصدسال پیش است، می دانی همه ی اینها برای چی است؟ بخاطر این است که اینها می خواهند این مسئولیت را از دوش خود بردارند، آنچه که دلم می خواهد، آنچه که خوشم می آید، این چی است؟ این غیر ریاضت است، ریاضت چیست؟ ریاضت آنست که انسان ببیند آنچه که حق است آن را عمل بکند، تمام اینها بخاطر این است که آن حالت انقیاد و اطاعت را نسبت به پروردگار، انسان از خودش سلب کند، خدا گفته می خواهی ازدواج کنی باید بروی ازدواج کنی، غریزه خدا در تو قرار داده، سنت قرار داده شده، من تو را می توانستم مخلوقی کنم مثل این ستون، این ستون ازدواج می کند؟ شما به ستون بگویید ازدواج کن!، بیایید نشان بدهید، ستون که ازدواج نمی کند، سنگ که ازدواج نمی کند، من برای تو ازدواج را قرار دادم، من برای تو نکاح را قرار دادم، من این سنت را قرار دادم، بسیار خوب باید رفت و ازدواج کرد، به این سنت باید عمل کرد، حالا اگر یکی بلند شود بگوید نخیر! بنده در شأنم نیست الان ازدواج کنم، یک وقتی این حرفها در کله ی ما هم بود گفتیم ما باید درس بخوانیم باید برویم ... ازدواج چیست؟ بعد دیدیم اتفاقا چیز خوبی است، خوب نمی فهمیدیم، آدم جاهل همین است می آید خوبی را از خودش برمی دارد، نه! من به خودم می گفتم من بیایم ازدواج کنم، ازدواج مال افرادی عادی است، من تا درس به آنجا نرسد و ... از این تخیلات، پدر ما، ما را آورد گفت این بازیها را بگذار کنار، هر چیزی یک وقتی دارد، هر چیزی یک حسابی دارد، آنجا دیدم که این مدت که برخلاف دستور پدرم دو سالی که بود ایشان به من می گفتند و من پشت گوش می انداختم این دو سالی که برخلاف دستور پدرم بوده نفس بوده، نفس است، اینطوری نیست که حتما در ازدواج

کردن مساله‌ی نفس بیاید جلو، نه، در ازدواج نکردن هم هست، هر دویش است، وقتی که قرار باشد مساله مساله‌ی نفس باشد آن هم می‌شود. نفس، هان! مثلاً یک کاری است که فرض بکنید نه، در شأن حالا هر کسی این قضیه و این نباید مثلاً قرار بگیرد ...

دیدیم این دو سال ما در نفس بودیم، شوخی نداریم، راحت می‌گوییم، حالا بیاید این طرف،

حالا

می‌گویند بیا ازدواج بکن، وقتی ازدواج می‌کنی درست، صحیح، بر مبنای شرع بر مبنای رضای الهی وقتی یک مورد مورد مناسبی نیست، چرا می‌خواهی بخاطر ظواهر و این طرف و آن طرفش باهات ازدواج کنی چرا؟ وقتی می‌بینی این وصله‌ی ناجوری است چرا می‌خواهی به این کار تن در دهی، وقتی که می‌بینی خدا گفته ایمان را در نظر بگیر، تقوا را در نظر بگیر، عقل را در نظر بگیر، سنخیت را در نظر بگیرید چرا می‌خواهی بخاطر موقعیت، شهرت، پدر، پول و شوؤنات دیگر ... این می‌شود چی؟ این می‌شود خلاف ریاضت، هم آنجا خلاف ریاضت بود و هم اینجا، نه! باید رفت و ازدواج کرد حالا اینطور، حالا می‌آیند می‌گویند نه! این اختیار است و هر کسی می‌خواهد ازدواج بکند، می‌خواهد نکند می‌خواهد برود کار خلاف انجام بدهد، برود انجام بدهد، آن کسی که می‌آید و این ایده را مطرح می‌کند آن برای چی این کار را می‌کند؟ برای این که از زیر بار ریاضت خود را خارج بکند، آزاد باشد، هرچه نفس می‌گوید آن را بپذیرد، هرچه میل می‌گوید آن را بپذیرد، بخاطر این، آن وقت می‌گویید، امروزه که این حرفها نیست همه‌ی این مزخرفات و چرندیات مال چی است؟ برای این است که آقا جان ما می‌خواهیم راحت باشیم، صاف بگو، چرا در لفافه می‌گویی؟ آن حقیقت مطلب که در دلتان هست بیایید بگوید، همه‌ی اینها بخاطر این است که خود را از تحت انقیاد و عبودیت می‌خواهیم دریاوریم؟ چون اگر بگوییم ما عبدیم گیر می‌کنیم، نرو، نیا، بنشین، بلند شو، برای اینکه خودمان را خارج کنیم می‌گوییم الان زمان، دیگر آن زمان نیست، عقلمان می‌رسد فهمان دیگر به خودمان می‌رسد، مصالح را خودمان تشخیص می‌دهیم، به به بیا ببین چه تشخیصی! خودمان تشخیص می‌دهیم، مطالب را خودمان دیگر می‌فهمیم، صد رحمت به آن عقل‌هایی که زمان پیغمبر بودند، صد رحمت! که این کثافت‌کاری‌ها، این فجایع، این آدم‌کشی‌ها، این جنایاتی که الان می‌بینیم و در همه‌ی افراد و چه اخلاقی و چه غیر اخلاقی می‌بینیم کجا در آن موقع بود؟ کجا در آن موقع این حرفها بود؟ کجا در آن موقع این وحشی‌گری‌ها بود؟ کجا در آن موقع این قساوت‌ها بود؟ کجا در آن موقع این بی‌ناموسی‌ها بود؟ کجا در آن موقع این فسادهای اخلاقی بود؟ که یک عده انسان یعنی حیوان ناطق، چند هزار نفر لخت مادرزاد در خیابان‌ها تظاهرات کنند! کجا بوده؟ این آن عقل است؟ آن عقل این است؟ و بقیه‌ی مسائل، حالا ما رسیدیم به جایی که تشخیص می‌دهیم! نیاز به پوشیدن شلوار نداریم! تشخیص می‌دهیم دیگر، نیاز نداریم، آن نیاز مال هزار و چهارصد سال پیش بود، الان زمانه اقتضا می‌کند که هرچه را خدا داده در معرض خدمت دیگران قرار بدهیم! این عقل ما، این عقل امروز ما، این شکوفا شده و برای ما دین درست می‌کند، حالا فهمیدید؟ این دین از آن عقل است این دین مال همان است، برای ما حکم شرعی

درست می‌کند، برای ما دین درست می‌کند، برای ما اخلاق درست می‌کند، تزکیه و تربیت درست می‌کند، این عقل برای ما این را درست می‌کند، به‌به این دیگر آخر قضیه است من خیال نمی‌کنم دیگر بعد از این هم مطلبی باشد.

پس بنابراین ریاضت یعنی بدنبال حکم الهی رفتن و این حکم الهی در مراتب مختلف تفاوت می‌کند دیگر در اواخر صحبت مطلب را جمع می‌کنم و مجمل می‌گویم که دیگر صحبت جمع بشود
الحمدلله رفقا

دیگر خودشان وارد هستند این احکام الهی در هر زمانی بسته به موقعیت خود آن فرد، یک تکلیفی برای او می‌آورد، اگر مرتبه‌ی اطلاعاتش اینقدر است، اینقدر تکلیف می‌آورد، اینقدر است، اینقدر تکلیف می‌آورد، بالاتر، بالاتر، هر چه که بخواهد برود بالاتر، چه اینکه در هر سنی خصوصیات انسان و نفسانیات انسان مختلف است، یک بچه‌ی پنج‌ساله اگر شما یک انگشتر چندمیلیاردی برلیان در دستش بکنید و در قبال، یک ماشین کوکی پانصدتا یک تومانی به او بدهید در مقام انفاق، کدام را انفاق می‌کند؟ انگشتر را انفاق می‌کند و ماشین را برای خودش نگه می‌دارد، می‌گویید این ماشین پانصدتا یک تومانی است! می‌گوید این چی است که شما بزرگترها آمدید و می‌گویید؟ آدم خل انگشتر چهارمیلیونی دستش می‌کند! ماشین خوب است کوکش می‌کنی راه می‌افتد ببین چه صدایی می‌دهد! این اینقدر، می‌آید بالا می‌آید بالا! کم‌کم می‌شود ده سال کم‌کم می‌شود پانزده سال، نفسانیات تغییر می‌کند تا به جایی می‌رسد که دیگر مسائل طبیعی یعنی لذت‌هایی که در زمان جوانی و در زمان شباب آن لذت‌ها برای او مانع بود، آن لذت‌ها برای او دام و شبکه بود، دیگر آن لذت‌ها موضوعیت ندارد، صد تا زن بیاورند جلویش قرار بدهند، دیگر برایش فرق نمی‌کند چرا؟ چون اصلاً از حیز انتفاع افتاده بدبخت، کاری دیگر نمی‌تواند انجام بدهد، وضعیتش و موقعیتش الان اینطور است، آن موقع مسائل دیگری مطرح است خدا به داد آن جا برسد، خدا به داد آن جاهایی برسد که اگر دنیا عوض بشود انسان فکرش را نمی‌خواهد عوض کند، دنیا زیرو رو بشود فکرش نباید زمین بیفتد، دنیا تخریب بشود و تسطیح بشود من از اینجا نباید پایین بیایم، آنجا را باید بپایید آن وضعیت را باید در نظر داشته باشید. در هر جایی قضیه این است هر جا انسان بالاتر برود مساله دقیق‌تر می‌شود، هر چه اطلاعاتش بیشتر باشد، حکم دقیق‌تر می‌شود و ریاضت چه می‌شود؟ دقیق‌تر می‌شود.

یک مثالی برایتان بزنم فرض کنید الان یک هواپیمایی می‌خواهد حرکت کند برود جایی، می‌خواهد در یک منطقه‌ای در یک قاره‌ای، در یک فرودگاه خاصی می‌خواهد بنشیند از الان که نمی‌تواند آن خط باند را که نمی‌تواند تشخیص بدهد، الان که بلند می‌شود آتجاهش باید متوجه قاره باشد حتی شهر هم نه، وقتی که می‌رود و به آن قاره نزدیک می‌شود شهر را تعیین می‌کند، وقتی که رسید به آن شهر، منطقه را تعیین می‌کند، وقتی که رسید به آن منطقه آن جاده و بانندی که باید آنجا باشد آنجا تعیین می‌کند، هی می‌بینید چی شد؟ دقیق، دقیق، در این طول مسیر وقتی که با موانعی برخورد می‌کند مسیر خودش را تغییر می‌دهد و باکی ندارد ابری برخورد می‌کند که با این ابر نباید برخورد کند، ابرش برق دارد باید مسیر را تغییر بدهد و از آن طرف برود، به فضاهاى اختلاف، دمای مختلف که تولید باد می‌کند

برخورد می‌کند، برای جلوگیری از خطرات ارتفاع بالا می‌برد، پایین می‌برد باک ندارد، چون راه دور است، مسیر دور است، می‌گوید الان قدری منحرف می‌شوم دوباره مسیر را درست می‌کنم، دوباره تصحیح می‌کنم، اما آنجایی که می‌خواهد روی باند بنشیند دیگر نمی‌تواند بگوید یک کیلومتر می‌روم آن طرف‌تر و بعد مسیر را درست می‌کنم، پنج متر برود آن طرف‌تر سقوط

می‌کند و تمام، آنجا باید چنان دقت کند که چرخ بیاید روی آن خط وسط، آن دقت و آن ظرافتی که آن موقع انجام داده طبعاً آن ظرافت در اول نیست و نمی‌شود، به میزانی که خداوند در ما علم و معرفت نسبت به حقایق و نسبت به دین و شرع قرار داده به همان مقدار به ما تکلیف داده و آن مقدار می‌شود ریاضت، همان یعنی ریاضت وقتی که علم بالا رفت معرفت بالا رفت کتابهای مرحوم علامه را خواندیم فهمیدیم یک چیزهای دیگر هم هست فهمیدیم یک مطالب دیگر هست، ریاضت می‌شود دقیق‌تر چرا؟ الان رسیدی به آن شهر، باز وقتی که بیشتر غور کردیم و بیشتر فکر را به کار انداختیم و بیشتر مراقبه کردیم، مدرکات بیشتر شد، تجلیات علمیه پروردگار بیشتر شد، جذبات نوریه بیشتر شد، اینها رسید حالا دارد کم کم به آن منطقه می‌رسد و دقیقتر می‌شود لذا فرموده‌اند: حسنات الابرار سیئات المقربین کسانی که در مقام مقرب هستند آن حسنات ابرار برای اینها گناه است حالا برای آن ابرار خودش ثواب است، برای آن که این کار را انجام داده ثواب است.

یک وقت من خدمت مرحوم آقا بودم که انشاءالله بعدا جریانش را می‌گویم و امروز می‌خواهم دیگر این مساله را تمام کنم و انشاءالله در جلسه‌ی بعد دیگر به همان قضیه‌ی مأكولات بپردازیم یک دفعه من در خدمت مرحوم آقا بودم یک نفر آمد در آنجا و یک مساله را مطرح کرد که من این کار را انجام دادم وقتی که رفت من به مرحوم آقا عرض کردم ایشان که گفتند من الان این کار را انجام دادم این آیا بهتر نبود که عوض این، این کار را انجام می‌داد، ایشان فرمودند بله، البته شاید فکرش به این مقدار رسیده و وضعش به این مقدار رسیده و فردی نبود که در حد اطلاعات اخلاقی یا معارف در آن حد باشد آدم خوبی بود به رحمت خدا رفت یکی از پزشکان خیلی معروف مشهد بود، آمده بود برای عیادت مرحوم آقا، خدا رحمتش کند علی‌کل حال میزان معرفت یک مطلب دیگر است، بعد ایشان شروع کردند برای ما توضیح دادن چند مرتبه همین عمل را برای ما باز کردند که هرکدام از اینها در جای خودش عمل صحیح است، ولی برای آن کسی که معرفت بالاتر پیدا کرده این عمل خلاف می‌شد، اول یک پرده باز کرد، بعد یک پرده دیگر، چهار پنج عجیب، دنیا چه خبر است؟ اصلاً این عوالم کجاست؟ یک عمل انسان می‌تواند انجام بدهد همین عمل با این نیت فرض کنید که خوب، ولی همین که بالا رفت دیگر نباید انجام بدهد، نیتش باید فرق کند ارتباطش باید فرق کند، کیفیتش باید تفاوت پیدا کند، به این هم نباید دل خوش باشد چون بالاتری هم وجود دارد

پس بنابراین معنای ریاضتی که امام علیه‌السلام به عنوان بصری می‌فرمایند این شد که ریاضت عبارت است از قیام و انجام دادن آن تکلیفی که در همان مرتبه‌ی معرفتی انسان، در آن موقع بهترین

باشد، این معنا معنای ریاضت است و اما آنچه که در کتابها آمدند گفتند نمی دانم این عرفا و صوفیه ریاضات و ...، بعضی ها سرشان را توی چاه کردند و ذکر گفتند و یا از خانواده دور شدند و فلان، اینها همه اش برای انحراف و تحریف است، گیرم بر اینکه یک نفر آمده بخاطر اشتباهی همچنین حرفی زده، آمده یک همچنین کاری انجام داده، چرا تو در این قضیه به علامه ی طباطبایی نگاه نمی کنی؟ تو چرا در این قضیه به علامه ی طهرانی نگاه نمی کنی؟ شما چرا در این قضیه به آخوند ملاحسینقلی همدانی نگاه نمی کنی؟ چرا در این قضیه به سیدمهدی

بحرالعلوم ... رفتی این طرف و آن طرف یک نفر از آن گوشه پیدا کردی بعد آمدی گفتی عرفا، صوفیه اینطوری هستند، اگر اینطور است ما خیلی چیزها راجع به بقیه هم داریم که اگر بخواهیم آنها را به افراد دیگر مطرح کنند دیگر هیچی باقی نمی ماند خیلی چیزها هست در این زمینه، اگر هم قرار است یکی به فقیه نگاه بکند باید به کی نگاه بکند؟ به هر کی؟ نه، باید به شیخ طوسی ما نگاه کنیم، باید به شیخ مفید نگاه کنیم، باید به شیخ انصاری نگاه کنیم، باید به میرزای شیرازی نگاه کنیم، باید به آخوند ملاحسینقلی همدانی نگاه کنیم، باید به مرحوم قاضی و علامه طباطبایی نگاه کنیم، به این فقها ما باید نگاه کنیم. آدمی که غرض و مرض دارد همانطوری که عرض کردم نمی آید آن الگوهایی که در آن الگوها نمی تواند چندوچون کند آنها را در معرض قرار بدهد، بلند می شود می رود این طرف و آن طرف توی کتابها، یکی آن گوشه این کار را کرده آن یکی آن طرف دنیا آن کار را کرده، بابا اگر اینکار را کرده الان توی هر خانه ای دارند صدتا کار می کنند، اینهایی که اهل مرض هستند، آنهایی که می خواهند افکار خلاف را به صورت یک اصل در یک مکتب ارائه بدهند، آنها می آیند حالات مرحوم ملاحسینقلی همدانی را در معرض قرار بدهند؟ او که ایرادی به او وارد نیست، خوب بسیار خوب، هزارنفر، هزار کار می کنند، تو برو مثل آخوند باش تو برو مثل علامه ی طباطبایی باش، تو برو مثل علامه ی طهرانی باش، خوب دیدید دیگر، زندگیش را دیدید، وضعش را دیدید، اطلاعاتش را دیدید، حالاتش را دیدید، کتابهایش را دیدید، تألیفاتش را دیدید، همه را دیدید، تو مثل مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی باش، تو مثل مرحوم سیدمهدی بحرالعلوم باش، چرا ما باید بلند بشویم بخاطر مرض و غرضی که داریم این بزرگان از عرفا و اهل معرفت را به کناری بگذاریم و بعد بلند شویم برویم فلان درویش آن گوشه دنیا فلان کار را کرده ...

پس این مکتب خلاف است، کرده که کرده مگر انسان باید دنبال او برود؟ اگر گفتند برو دنبال او همین چندروز پیش خدمت رفقا عرض می کردم از اول کتاب مولانا جلال الدین محمد بلخی قدس الله سره تا آخرش را نگاه بکنید چند تا شعر راجع به عمر و ابوبکر و عثمان گفته؟ اصلا گیرم بر اینکه تقیه هم نبوده، تقیه نبوده، چندتا شعر گفته؟ ده تا؟ بیست تا؟ چقدر؟ آن ده تا را دریاورید و شما همان کتاب را چاپ کن و بده دست مردم، می کنی؟ این که دیگر عمر درش نیست، در این کتاب که دیگر عمر نیست، ابوبکر که نیست دیگر، در این کتاب دیگر مدح عمر و ابوبکر و عثمان نیست، این چندتا را دریاورید و بعدش چاپ کنید، نه، چرا؟ چون مرض در اینجا وجود دارد، اینجا غرض وجود دارد، صحبت صحبت شیعه و سنی بودن مولانا نیست، صحبت این است که این مرد، مرد وحدت

وجودی است و وحدت وجود کفر است، صحبت این است، نه اینکه حالا این سنّی بوده یا شیعه بوده؟ آن کسی که شعر مولانا را که در قبال امیرالمومنین علیه السلام گفته، آن را بیاید در کنار شعری که برای عمر گفته، کنار هم بگذارد، بعد بگوید مولانا سنی است! این در کله اش هیچی نیست، آنی که راجع به علی گفته بیاورد بغل آنی که راجع به ابوبکر گفته، بیاید بگذارد کنار

هم هر کدام بر دیگری ترجیح داشت من قبول دارم، اینجاست که آن کسی که می‌آید و ایراد می‌گیرد او نمی‌خواهد حق را بنمایاند آن می‌خواهد نفس خود را بنمایاند، اگر این شخص امام زمان ظهور کند و بگوید مولانا شیعه است می‌گوید دروغ می‌گویی، اگر ظهور کند و بگوید فرض کنید که محی‌الدین این مطالبی که گفته این تقیه گفته، می‌گوید دروغ می‌گویی، چرا؟ یک عمری دارد اینها را می‌گوید این حرفها را زده، این که من خدمتتان عرض می‌کنم به جد این مطلب را می‌گویم، نمی‌خواهم اغراق کنم، به جد این مساله را می‌گویم، اگر پیغمبر الان بیاید، فرقی نمی‌کند هیچ تفاوتی ندارد، هیچ فرقی نمی‌کند، بین آن قضیه‌ای که برای مرحوم شیخ جواد مغنیه پیش آمد در حرم رسول خدا که آن سنی وهابی رو کرد به ایشان و گفت اگر الان رسول خدا از قبر درآید و به من بگوید که حق با علی است می‌گویم دروغ می‌گویی و حق با عمر است! ایشان همان‌جا بلند شده بود و گذاشته بود توی گوشش و بعد قضیه به محکمه کشیده شده بود و آن قاضی گفته بود بی‌خود کردی همچنین حرفی زدی اتفاقاً او هم آمد جانب ایشان را گرفت، این همین است، آن در آنجا به آن صورت، ما در اینجا در جهلمان به این صورت، به این صورتیم اگر امام زمان بیاید بگوید اینها شیعه بودند این بیچاره‌ها شیعه بودند از روی تقیه، نمی‌دانم فرض کنید نمی‌توانستند غیر از این انجام بدهند یا اینکه ما دست بالا را می‌گیریم اصلاً اینها سنی، سنی مستضعف بودند نفهمیدند آخر کسی که راجع به علی اینها را بگوید آخر می‌شود بگوییم این خدای ناکرده ... این همه ما الان سنی داریم اینها آدم‌های خوب، آدم‌های اهل بهشت، اخلاص دارند به اهل بیت، اخلاص دارند، آیا مسائل دنیا همه تمام شده فقط همین یکی مانده؟ اینقدر هم ما انصاف نداریم که بگوییم اینها محب اهل بیت بودند؟ برای کسی که محب اهل بیت است ما اینقدر باید سینه چاک بزیم؟ اینقدر باید آشوب به پا کنیم؟ اینقدر باید آسمان را به زمین بدوزیم؟ که اشعارشان را تحریف کنیم! یعنی اشعارشان را حمل بر معنای باطل کنیم!، تا این حد؟ اگر اینطور است، پس بنابراین فردایی هم هست و هرکسی باید تکلیفش را بداند.

ولی امیرالمؤمنین این را نمی‌گوید امیرالمؤمنین می‌فرماید دنبال من بیا کلام بزرگان را حمل بر صحت کن، تا جایی که می‌توانی حمل بر صحت کن حمل بر حق کن، جایی هم که نتوانستی نکن یا بگو نمی‌دانم، هیچ تعصبی نیست، هیچ تعصبی نیست، هیچ تحجری وجود ندارد، اما اینکه آدم بیاید پایش را در یک کفش بکند حتی مطالب صحیح را بگوید باطل است این چی است؟ این یک جای قضیه ایراد دارد

این مطالبی را که راجع به ریاضت دوستان شنیدند دیدند در این طرف و آن طرف که آمدند

خرده گرفتند بر اهل معرفت، بسیاری از افراد نادان و جاهل در صحبت‌هایشان و در کتاب‌هایشان، همه‌ی این مطالب، مطالب خلاف است، آن کسی که می‌گوید ریاضت، آن کسی است که می‌گوید سمعاً و طاعتاً، این فرد می‌شود فردی که اهل ریاضت است، در موارد مختلف متفاوت است در هر جا یک جور و در هر مکانی یک قسم، در غذا باید رعایت بکند، در روزه باید رعایت بکند، در ارتباط با زن و بچه باید رعایت کند، در همه جا باید رعایت کند

که راجع به آنها مطالبی انشاءالله خواهد آمد.

انشاءالله امیدواریم خداوند ما را از جهل بیرون بیاورد و حقایق را به ما تفهیم کند و ما را در صراط اولیاء خدا و عرفای الهی و ائمه معصومین علیهم السلام قرار بدهد، سایه‌ی مبارک حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) بر سر همه‌ی ما مستدام بدارد، ما را از یاران واقعی آن حضرت قرار بدهد، در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش محروم نفرماید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد